
توطئه بين المللی
و
تعقيب و آزار سلمان رشدی

از نشریه کارگر انقلابی
ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا

۲۷ فوریه ۸۹

بخش یک: تعقیب و آزار سلمان رشدی

داستان آیه های شیطانی از ذهنی با قوه تصور عالی سرچشمه گرفته است. نویسنده (سلمان رشدی)، کتابش را از حکایات خارق العاده، هجویات و هزلیات گزنده، لطائف و تشریحات فوق العاده انباشته است. داستان پُر است از تلاقی مداوم حوادث عجیب و غریب و سمبلیک. اما عطف توجه این اثر - همانند دیگر آثار رشدی - بر تضادهایی است که هندیها و پاکستانیهای مقیم انگلستان، مردم تحت استعماری که اینک در پایتخت ستمگران زندگی میکنند، با آن روبرویند.

رشدی خود مسلمان زاده ای هندی بوده که چندی در پاکستان روزگار گذرانده و سپس بهنگام نوجوانی راهی انگلستان گشته است. او فارغ التحصیل مدرسه متوسطه سنتی انگلیس است. رشدی روشنفکر مهاجری است که شکاف میان دو جهان را حس میکند و نوشته هایش از این تصویر حاد سرچشمه میگیرد. او میگوید «پنج سال کار کردم تا بتوانم صدا و روح فرهنگ مهاجر را که خود جزئی از آن هستم در قالب داستان بریزم». آیه های شیطانی حاصل اینکار پنج ساله است. بقول رشدی، این کتاب «از مهاجرت، دگردیسی، دوگانه شدن شخصیت، عشق، مرگ، لندن و بمبلی» سخن میگوید. رشدی در مورد محله بربک لین لندن که «محل وقوع ماجراهای آیات شیطانی هم هست و هم نیست» به خبرنگار روزنامه نیویورک تایمز چنین گفت: «نکته ای که باید در مورد محله ای نظیر اینجا درک کرد آن است که مردم وقتی نصف کره زمین را با هواپیمای ابر ایندیا طی میکنند و به این کشور میآیند، غیر از چمدان چیزهای دیگری هم با خود میآورند. آنها همه چیز را با خود میآورند و با وجودیکه در شهر جدید، خود را از نو میسازند (اینکاری است که دقیقاً انجام میدهند)، شخصیت و سنن قدیمی کماکان پابرجاست. اگرچه بخشاً پاک شده، کاملاً از بین نرفته است. بنابراین آنچه حاصل میشود شخصیتهای چند پاره و چند فرهنگی است. این امر به چیزهای غریبی پا میدهد.»

رشدی در آیه های شیطانی با قلم تیز خود به ستم و عقب ماندگی هجوم میبرد و نژادپرستی و ماهیت ضدبشری بریتانیای تاجری را افشاء میکند. پایتخت اروپائی این کتاب، «بابلندن» نام دارد. (ترکیبی از دو کلمه بابل و لندن. بابل در فرهنگ ادیان، مظهر ستم و انحطاط است - مترجم)

او رندانه ایده ای که دین را «حقیقت وحی شده» معنا میکند، بمسخره

میگیرد. فصل های اصلی کتاب به شرح حال و روز بازرگانی بنام ماهوند که پیغمبر شده، اختصاص دارد. ماهوند در خیال خود، سخت در کار خلق مذهبی به اسم «انقیاد» است. یکی از فصول درباره فاحشه خانه ای بنام حجاب است که زناش نام همسران ماهوند را بر خود میگذارند و کاشف بعمل می آید که اینکار خوشایند مشتریان آنهاست. همین بخش است که اینک به کانون جنجال بین المللی تبدیل شده است.

رشدی مینویسد: «میدانستم که اسلام تئوکراتیک و قرون وسطائی مساجد، به کتابی که مینوشتم زیاد روی خوش نشان نخواهد داد، اما عکس العملی در این سطح را پیش بینی نمیکردم. اگر کسی باور نداشته باشد (همانطور که من ندارم) که يك موجود فوق بشری غیر مجسم، فرشته ای را فرستاد تا در قرن هفتم میلادی کتابی را به تاجری محمد نام دیکته کند، بدر دسر خواهد افتاد.»

حتی قوه تصور شگرف رشدی هم نتوانست وقایع متعاقب انتشار کتابش را پیش بینی کند: چندین کشور کتاب را ممنوعه اعلام کردند - عربستان سعودی، مصر، هند، پاکستان، آفریقای جنوبی و کانادا. در پاکستان بکمرشده درگیری خیابانی اتفاق افتاد. در شمال انگلستان، مسلمانان کتابسوزان راه انداختند. در آفریقای جنوبی رشدی را تهدید بمرگ کردند. ارتش دهها نفر را بهنگام تظاهرات در کشورهای مختلف بقتل رساند. و چندین حکومت تحت فشار این برخوردها بین مواضع متفاوت نوسان کردند.

سپس آخوند مستید ایران - خمینی -، رشدی و کتابش را بعنوان ضدیت با اسلام محکوم نمود و فتوای قتل رشدی (و تمام کسانی که در نشر کتاب بوی یاری رسانده اند) را صادر کرده، همه را مستحق آتش جهنم دانست. نخست وزیر ایران، رشدی را «مزدور آمریکا» خواند.

ایران يك میلیون دلار جایزه تعیین کرد. کتابفروشیهای زنجیره ای بزرگ در ایالات متحده، آبه های شیطنانی را از ویتترین جمع کردند. حکومت ایران و امپریالیستهای غربی ناگهان از فراسوی قاره ها بروی هم براق گشتند. سفرا فراخوانده شدند. ادامه معاملات مالی بین المللی معوق ماند.

رشدی از ترس جان، خود را پنهان ساخت. او اینک بد جور به تنگنا افتاده، زیرا مسئولیت حفاظت از او با کسانی است که زیاد دل خوشی از وی ندارند - پلیس انگلستان، یکی از دستیاران بلند پایه حکومت تاجر (که رشدی بارها او را متهم به نژادپرستی و سرکوب آزادیهای مدنی ساخته) به خبرنگاران اظهار داشت: «برای من حل تضاد بین افکار سلمان رشدی که ما را يك دولت پلیسی میخواند، و حمایت از وی و اختصاص گارد پلیس محافظ برای وی دشوار است.» نویسندگان دنیا به حمایت از رشدی برخاسته، به پیگرد و سرکوب وی و کتابش اعتراض کرده اند.

این درام زنده، واقعی و بشری آنچنان پیچیده و خشن و سریع ظهور یافته که برشته تحریر در آوردنش کار دشواری است. چقدر اجزاء درونی این جهان بهم پیوسته است! چقدر هر آنچه آرامش و ثبات بنظر میرسد، شکننده است! چقدر تضادهائی که پاسخ نهائی میطلبند، ستبر و سازش ناپذیرند! قدرتها از هر جانب بر آتش این جدال میدمند تا منافع پلیدشان را پاسخگو باشند. اما موضع مردمی که از ستم متنفرند چه باید باشد؟

هفته گذشته (میان فوریه ۸۹) چند تظاهرات در ادامه جدال فوق الذکر، در نیویورک و دیگر شهرهای ایالات متحده بوقوع پیوست. چند نویسنده معروف در يك گردهمائی عمومی بخشهائی از آبه های شیطانی را قرائت کردند. طی مدت زمانی کوتاه، هزاران نفر برای شرکت در این گردهمائی بسیج شده بودند. جمعیت آنقدر زیاد بود که بسیاری در خیابان سرپا ماندند. شعار جمعیت این بود: «دستها از رشدی کوتاه». در میان جمعیت، مهاجرانی از کشورهای اسلامی در کنار روشنفکران و نویسندگان آمریکائی بچشم میخوردند. نظرات شدیداً گوناگون و گاهی اوقات متضاد درباره علت و چگونگی حمایت از رشدی با حرارت ابراز میشد. ادوارد سعید، يك استاد فلسطینی الاصل دانشگاه کلمبیا، کتاب آبه های شیطانی را چنین توصیف نمود: «گناهی عامدانه که از شهامتی کنایه آمیز نشئت گرفته است.»

نورمن میلر که خود داستان نویس است، حملاتش را متوجه سانسورچیان و مرتجعین آمریکا ساخت و گفت: «در این هفته جنجالی میتوانیم آینده دهشتناکی را مشاهده کنیم. آینده ای که گروههای بنیادگرا در ایالات متحده از این واقعه بین المللی تقلید خواهند کرد و چنین روشهائی را در مورد نویسندگان و کتابفروشیهای این کشور بکار خواهند برد. اگر آنها در اینکار موفق شوند دقیقاً بدان علت خواهد بود که ما نتوانستیم مقاومتی بی غل و غش را علیه ارباب سلمان رشدی سازمان دهیم.»

يك نویسنده مترقی مورد حمله قرار گرفته؛ کتابفروشیهای زنجیره ای بزرگ کتابش را سانسور کرده اند؛ ناشرین، وارد کنندگان و حکومتها به موج سرکوب پیوسته اند. مقامات کلیسای مسیحی نظیر کاردینال آکانر در نیویورک فراخوان داده اند که مومنان باید از مطالعه کفر احتراز جویند.

با این کارزار میخواهند بفهمانند که در جهان کنونی نگارش داستانهائی آتئیستی (لامذهبی - مترجم) یا داستانهائی که دین را بمصاف میطلبند، مجازات مرگ دارد. واضح است که باید پاسخی سخت به این کارزار داده شود. آثاری که به جنک دگمهای ستمگرانه مذهبی میروند بحال مردم مفیدند.

باب آواکیان در مقدمه جزوه «رهائی، بی نیاز از خدایان» مینویسد: «ما

باید در هر سطحی که امکانپذیر است، طالب اتحاد با تمام کسانی باشیم که بواسطه تعهدات مذهبی خود جانب ستمدیدگان علیه ستمگران را میگیرند. در مقابل، باید شدیداً علیه کسانی که بواسطه تعهدات مذهبی خود جانب ستمگران را گرفته، به مشاطه گری و تقویت نظام ارتجاعی و جنایاتش کشانده میشوند، حرکت نمائیم. ما باید آموزه های مذهبی (تمامشان را) رد کنیم؛ دقیقاً به این دلیل ساده که حقیقت ندارد. باید این ادعا که آموزه های مذهبی، وحی منزل است را قویاً رد کنیم، زیرا چنین چیزی اصلاً وجود خارجی ندارد. بعلاوه، ضروری و حیاتی است که مبارزه ایدئولوژیک متنوعی را علیه ایده ها و تصورات مذهبی دامن زنیم؛ زیرا این ایده ها و تصورات ما را از پیشرویهائی که لازمه حرکت بسوی رهائی کامل توده های مردم و سرانجام کل بشر در سراسر جهان است، باز میدارد.»

در داستان دیگری از رشدی بنام «شرم»، راوی در مورد سرنوشت بنیادگرایی اسلامی چنین می اندیشد: «رژیمهای مطلقه هیاهو بر سر ایمان را مفید یافته اند. چرا که مردم به این زبان احترام میگذارند و میلی به ضدیت با آن نشان نمیدهند. اینگونه است که دین، مردم را با کلام قدرت محاصره می کند و مستبد میهرورد - کلامی که مردم تمایلی به بی اعتبار و ملغی ساختن آن، و بمسخره گرفتنش ندارند.»

در اوج درگیری، رشدی بیانیه ای در مورد آیه های شیطانی صادر نمود: «من عمیقاً از اندوهی که انتشار این کتاب در مومنان صادق اسلام بوجود آورده متأسفم.» ظاهراً قصد از صدور این بیانیه روشن کردن آماج واقعی کتاب برای مردمی است که احتمالاً هنوز آن را نخوانده اند. برای رشدی این يك طنز تاسف بار بود که ببیند «کتابم را عمدتاً کسانی آتش میزنند که آن را نخوانده اند؛ کسانی که ممکن است از خواندنش لذت ببرند و از لابلای سطورش تا حد زیادی به شناختی دوباره دست یابند.»

رشدی در مجله نقد کتاب نیویورک نوشت: «این روزها ... طایفه قدرتمندی از آخوندها زمام اسلام را در دست دارند ... اینها پلیس اندیشه در عصر حاضرند. اینها محمد را به يك موجود بی نقص، با يك زندگی بی نقص تبدیل کردند و از وحی يك مقوله روشن و بدون ابهام ساختند، حال آنکه در ابتدا چنین نبوده است. اینها تابوهائی قدرتمند آفریده و به احدالناسی اجازه نمیدهند در مورد محمد بعنوان آنچه که واقعاً بوده، یعنی يك انسان با استعدادها و ضعفهای انسانی حرفی بزنند؛ به هیچکس اجازه نمیدهند در مورد اسلام بنشابه يك پدیده تاریخی، بعنوان ایدئولوژی دوران خود، بحث کند. - گناه آیه های شیطانی، توهین به این تابوهاست (اینها و يك تابوی دیگر! من سعی کردم درباره جایگاه زن در جامعه اسلامی و در قرآن بنویسم).» بطور قطع، میلیونها زن در سراسر جهان فرق

چندانی بین يك حرمسرا و يك فاحشه خانه نمی بینند و هر دو نهاد را ظالمانه و غیر قابل تحمل می یابند.

بنابراین سلمان رشدی جرات کرده و در داستانش اسلام را بنقد کشیده است. او اینکار را بسیاق خود انجام داده، یعنی قدری متفاوت از روشی که پرولتراها انقلابی در برخورد به مسئله اتخاذ میکنند. اما پرولتراها و مردم تحت ستم میباید از این اثر استقبال کرده و از دیدگاه خود به نقد آن بپردازند. بعلاوه، باید در مقابل تمام کسانی که ایده های مترقی را سرکوب میکنند، بروی ستم بر زن پرده ستر میکشند، آثار آنتیستی را با قتل پاسخ میدهند، مقاومت کرد.

معدالک، «مقاومت بی غل و غش»، خود مسئله ای است.

در میان توده های مسلمان نفرت عمیق و بجائی از امپریالیسم غرب، از جنایاتی که قدرتهای معظم در شرق مرتکب شده اند، و از برخورد شوونیستی ستمگران مسیحی و مطبوعات و ادبیات غرب علیه مسلمانان و اسلام وجود دارد. اما در جدال کنونی کسانی که مردم را علیه سلمان رشدی به تظاهرات دعوت میکنند، در پی اهدافی ارتجاعی هستند. برنامه آنها آویختن بدامان این یا آن قدرت امپریالیستی است. از سوی دیگر، کسانی که در پاکستان و هند، مردم را تهدید میکنند، بگلوله می بندند و چماق عوامفریبی تفرعن آمیز درباره «ارزشهای غربی» در کشورهای امپریالیستی را بسرشان میکوبند نیز دارای اهداف و برنامه ای ارتجاعیند: برنامه روز قدرتهای غربی تسلط بر ایران و دیگر کشورهای شرق است.

در دنیای واقعی، «رنالیسم جادویی» آیه های شیطانی «طعمه» سیاستهای ارتجاعی بین المللی گشته است. جنگی که حول این داستان براه افتاده به کانهایی جهت دعوا میان جمهوری اسلامی و قدرتهای امپریالیستی غرب، و میان جناحهای طبقه حاکمه ایران بر سر تعیین شرایط بازگشت کامل این کشور به مدار امپریالیسم غرب، تبدیل گشته است. در پشت این جدال، رقابت میان قدرتهای بزرگ دو بلوک تحت سرکردگی آمریکا و شوروی عمل میکند. سرنوشت این جدال نامعلوم است. اما همه کسانی که بدرستی علیه پیگرد و آزار سلمان رشدی مبارزه میکنند باید هشیار باشند. توده های مردم باید دشمن را بشناسند، منافع سیاسی را تحلیل کنند و در این دریا مواظب گشت و گذار کوسه ها باشند. از این طریق است که مردم میتوانند مبارزه را واقعاً مطابق منافع خلقهای جهان به پیش برند و اعتراضشان به ابزاری در دست ستمگران مبدل نگردد.

بخش دو: توکنه بین المللی

دسیسه ای بین المللی پیرامون کتاب آیه های شیطانی نوشته سلمان رشدی در جریان است. حکام غرب در این جریان مانور میدهند و برای دستیابی به موقعیت برتر، عوامفریبی را به اوج رسانده اند. مثلا جرج بوش رئیس جمهور آمریکا میگوید: «این کتاب میتواند بسیار توهین آمیز باشد، اما تشویق و جایزه تعیین کردن برای قتل نیز اهانت به معیارهای تمدن است. موضع ما در قبال تروریسم بر همگان روشن است. با توجه به تحریکات ایران، هر عملی که علیه منافع آمریکا صورت گیرد ما آن کشور را مسئول خواهیم دانست.»

* جرج بوش، اول از بنیادگرایی دفاع کرده و با کسانی که این کتاب را «توهین آمیز» تلقی میکنند ابراز همبستگی میکند. این احساس بوضوح در سیاستهای آمریکا انعکاس یافته و تحت شعار «استمگران بنیادگرای جهان متحد شوید» بروز مییابد. همانطور که آیت الله ها در ایران زنان را بمرگ تهدید کردند تا حجاب را بر آنان تحمیل کنند، در ایالات متحده رئیس جمهور از ممنوعیت سقط جنین حمایت میکند - امری که آزار و مرگ زنان را بدنبال خواهد داشت.

* سپس جرج بوش حکومتهای غرب را بمشابه قهرمان «معیارهای تمدن» مینمایاند. این همان شخصی است که بعد از ساقط کردن هواپیمای مسافربری ایران توسط ایالات متحده اظهار داشت: «من هرگز از جانب آمریکا عذرخواهی نخواهم کرد. برای من مهم نیست که فاکتها چه چیزی را نشان میدهند.» این همان شخصی است که تلاش خود را صرف استخدام ارتشهای مزدور در آمریکای جنوبی و نقاط دیگر کرده است. بنابراین خیلی واضح است که برخی شکلهای «تشویق و تخصیص جایزه برای قتل» از نظر «معیارهای» وی کاملا مقبول میباشد. ایالات متحده همان کشوری است که از ورود نویسنده گانی نظیر گابریل گارسیا مارکز بواسطه تعلقات «چپی» آنها جلوگیری نموده است. بوش همان کسی است که وقتی شاه ده هزار نفر را بسال ۱۹۷۸ بگلوله بست، یا زمانی که جمهوری اسلامی ۲۰ هزار زندانی سیاسی را درست پس از آتش بس در جنک ایران و عراق کشتار کرد، يك کلمه اعتراض آمیز هم بزبان نیاورد.

حالا جرج بوش «موضع در قبال تروریسم» را علم میکند: دو سال پس از افتضاح ایران - کنترا گیت، جنک صلیبی ضد تروریستی دوباره احیاء میشود - کارزاری عمیقاً ضد خلقی که هدفش تحکیم دستگاه سرکوبگر امپریالیستهای غربی در داخل و خارج است.

جملات بوش بازتاب تصمیمات عملی دیگر حکومتهای غربی است. دول غرب جنگی صلیبی را در دفاع از «ارزشهای غربی» و «تمدن» اعلام کرده اند. مهم است بدانیم که قصد آنها از اینکار، جذب کامل و پایدار آخوندهای جمهوری

اسلامی به آفوش خود و تامین منافع غرب از حیث کسب سود و امتیازات استراتژیک علیه رقبای روسیستان میباشد. بنابراین نباید به ستمگران آمریکائی و اروپای غربی اجازه داد که در ماجرای رشدی به رنگ و لعاب زدن بر چهره نظام سیاسی خویش بپردازند. نباید به آنها اجازه داد که احیاناً با صحنه سازی صدمه ای متوجه رشدی کنند و چنین واقعه ای را بهانه تهاجم نظامی به ایران قرار دهند. دیکتاتوری در دموکراسی ممکن است از دیکتاتوری در یک دولت مذهبی متفاوت باشد، اما در هر حالت کاملاً واقعی و جنایتکارانه است. این مسئله را هر کس که واقعاً به جنگ این دیکتاتوری رفته، خوب درک میکند. در غرب قراردادهای قتل در خفا منعقد میشوند.

امام؟ امام؟ امام نصیب کسی شد؟

در بخشی از آیه های شیطانی با يك «امام عمامه ای ریشو» روبرو میشویم که در تبعید بوده و سپس به کشورش که «دش» نام دارد باز میگردد تا در راس انقلاب بنشیند. پس از آنکه صاعقه و تندر بر ملکه فاسد و غرب زده فرود آمد و او را سرنگون ساخت، مارش مردم بدرون دهان امام آغاز میشود و امام آنها را کاملاً میبلعد. کلام امام قانون میشود:

«پس از انقلاب ساعتی در کار نخواهد بود؛ ما همه آنها را خرد خواهیم کرد. کلمه ساعت از لغتنامه ما حذف خواهد شد. پس از انقلاب هیچ روز تولدی نخواهد بود. همه ما دوباره بدنیا خواهیم آمد...»

بنیادگرایی اسلامی يك نیروی قدرتمند و در حال رشد است. بالاخص با سرنگونی شاه و استقرار جمهوری اسلامی، «امام نصیب کی شد؟» به يك بازی پرمخاطره بین المللی تبدیل شده است. بلوک امپریالیستی غرب و امپریالیستهای شوروی میخواهند اسلام را تحت تسلط خود داشته باشند و از آن در جریان رقابت خویش سود جویند. ایالات متحده ژست يك کشور مسیحی را میگیرد که ضد اتحاد شوروی «ملحد» با اسلام متحد میشود. اتحاد شوروی ژست يك قدرت «ضدامپریالیستی» و شرقی را میگیرد که به اسلام در مقاومت دیرینه اش علیه غرب «کافر» یاری میرساند.

چند واقعه اخیر بازی را داغ کرده است:

* اتحاد شوروی از افغانستان بیرون کشیده و آغاز عصر دوستی با مسلمانان را اعلام کرده است. ایالات متحده برای ایجاد يك حکومت طرفدار غرب در افغانستان دسیسه چینی میکند. در عین حال مسلمانان درون اتحاد شوروی در ناآرامی بسر میبرند و آمریکا میخواهد از نارضایتی آنان استفاده کند.

* حکومت اسلامی در نتیجه جدالهای درونی چندپاره شده و این امر تاثیرات بسیار گسترده ای بر معاملات سیاسی و اقتصادی با غرب دارد.

*در چندین کشور مهم طرفدار غرب در جهان اسلام، حکومت‌های غیرمذهبی مورد تهدید جنبش‌های بنیادگرای اسلامی قرار دارند؛ ترکیه، مصر و پاکستان از آن جمله‌اند.

*اتحاد شوروی حرکات دیپلماتیک نوینی را در خاورمیانه آغاز کرده که سفر پنج روزه به ایران از آن جمله است.

سه‌تامبر گذشته کتاب رشدی پابرمعه جهان‌نهاد - جهانی که در آن نیروهای قدرتمند رنگارنگ، بسیار مشتاق ابراز حمایت نسبت به تعصب اسلامی بودند.

برای اولین بار در پاکستان بود که جرعه این جدال زده شد؛ بخشاً بدین علت که دعوا عمیقاً به رقابت‌های آمریکا و شوروی آمیخته بود. حکومت غیرمذهبی، طرفدار غرب و شکننده بی نظیر بوتو با تظاهرات‌هایی که اوائل فوریه علیه کتاب رشدی صورت گرفت، بلرزه درآمد. این اقدامات، ایالات متحده و بوتو را نشانه رفته بود. یکی از رهبران برجسته تظاهرات، کوثر نیازی بود - شخصی که اخیراً کتابی در ستایش از برخورد حکومت شوروی به مسلمانان آن کشور نگاشته است. این حوادث باعث نخستین موضع‌گیری ایالات متحده در مورد کتاب رشدی شد. مضمون بیانیه آمریکا که با هدف کاهش تأثیرات تظاهرات پاکستان صادر گشت این بود که خشم بنیادگرایان اسلامی نسبت به این کتاب را درک میکند.

حتی عکس‌العمل آمریکا نسبت به فتوای اعدام رشدی از سوی آیت الله خمینی هم بسیار نرم بود. بیکر وزیر امور خارجه آمریکا، فتوای خمینی را «باعث تأسف» دانست. شخصیت‌های برجسته مذهبی غرب گفتند که حکم اعدام افراط است اما کفر را باید محکوم کرد. انحصارات کتابفروشی آمریکا نشان دادند که در دوره ریگان آموزش خودسانسوری دیده‌اند: آنها کتاب رشدی را پایکوت کردند، آن را از ویترین برداشتند و تقصیر را به گردن ترس کارکنانشان از «ترور شدن» انداختند. این اقدام در بین توده‌ها بفسد خود بدل گشت، چرا که توجه مردم را به اعمال کنترل بر نشر و توزیع کتب در آمریکا (و روابط بسیاری که در این عرصه برقرار است، منجمله اینکه رئیس کمپانی کتاب‌والدن، مامور سابق اف. بی. آی است) جلب کرد. کانادا جلوی فروش کتاب را گرفت و استماع دادرسی در مورد این «عمل زشت» را به تعویق انداخت. قدرتهای فرانسوی، آلمانی، اسپانیایی تصمیم چاپ کتاب بزبان خود را لغو کردند.

غرب نمی‌خواست اجازه دهد که روسها «امام» را نصیب خود سازند.

«ایران به کدامین سو می‌رود؟»

معدالک خلیلی زود روشن شد که حرکت خمینی دعوا را بطور کلی تغییر داده است؛ این امر موجب چرخش در پاسخ‌های غرب نیز شد.

مقام اول يك کشور جهان سوم فتوای اعدام يك تبعه بریتانیا را صادر کرده بود. بریتانیا فوراً به جهان و به متحدانش یادآوری کرد که «معیارهای تمدن» مخدوش شده است. اگر یکی از روسای جمهور آمریکا (مثلاً ریگان) فراخوان قتل يك رهبر جهان سوم (مثلاً سرهنك قذافی) را صادر نماید، برای اینکار واقعا طرح ریزی کند و طرحش را به اجرا در آورد، این عین «تمدن» است. اما اگر يك رهبر جهان سوم فراخوان قتل در بریتانیا را صادر کند، موضوع کاملاً فرق می کند. از نظر آنها فرق بین کشورهای سلطه گر و تحت سلطه زیر بنای «تمدن» است. چه چیزی «غیر متمدنانه تر» از آن است که کسی پارا از «گلیم خود فراتر بگذارد»؟

کتاب رشدی و فتوای خمینی به مظاهر جدالی واقعی بدل گشته اند که مدت‌هاست جریان دارد: بالاخره شرایط جذب کامل ایران به مدار غرب چیست؟ یکی از فصول بحث برانگیز کتاب رشدی ماجرائی قدیمی درباره محمد است که دوباره بازگو می شود. بنا به گفته برخی مورخین اسلامی و نیز طبق احادیث محمد با تجار مکه سازشی انجام داد. او موافقت کرد که اصل خدای واحد را نادیده گرفته و سه خدای فرعی را همراه با الله در مسجد خود به پرستش بگذارد. بعدها محمد زیر این قرارداد زد و آنها تقبیح کرد. او گفت که بیاناتش مبنی بر مجاز شمردن پرستش سه خدای دیگر، «آیه های شیطانی» بوده، وحی الهی نبوده و حاصل الهامات شیطان است.

قصد رشدی هر آنچه باشد، داستانش را می توان قیاسی با سیاستهای اخیر ایران دانست. جمهوری اسلامی علیرغم تمام لفاظی های ضد امپریالیستی خود بیش از پیش و آشکارا به آغوش غرب خزیده است. روشنفکران غربی نباید گول هیاهوی جمهوری اسلامی درباره شیطان بزرگ را بخورند. هر کودن صاحب قدرتی در کشوری که توده هایش علیه شاه قیام کرده باشند بناچار از «شیطان بزرگ انتقاد میکنند»، چرا که در غیر اینصورت نمی تواند برای مدت طولانی در قدرت بماند. در ایران نفرت عمیقی نسبت به امپریالیسم آمریکا وجود دارد. مردم خونهایی که شاه آمریکائی به زمین ریخت را فراموش نمی کنند و این مشکل بزرگی برای جمهوری اسلامی بوده است؛ چرا که آنها در تلاش اند با مانوردهی راه خود را بسوی توافق کامل با غرب هموار سازند. رهبری مذهبی کنونی مانع از آن شد که انقلاب ریشه های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سلطه خارجی را (همراه با طبقات ارتجاعی بومی) زیر ضربه برد. جمهوری اسلامی نیز از زمان تحکیم قدرت خود ثابت کرده که مایل به هماغوشی و قیحانه با امپریالیستهای غربی است و به درجه کمتری حاضر است گوشه چشمی هم به امپریالیستهای شرق نشان دهد. اما این مسیری ناهموار، پر پیچ و خم و همچون میدان مین بوده و ایالات متحده بازی «چماق و شیرینی» را با آیت الله ها دائماً به پیش برده است.

جریان رشدی تازه ترین صحنه این بازی است. اما شاید واقعا آیت الله ها کتاب را خوانده باشند و بخشی که مربوط به محمد است بشدت آنها را سوزانده باشد. بالاخره خمینی کار خودش را کرده است: او اعلام کرد هر کس مدعی سازش محمد باشد زیر نهن صریح قرآن زده و مستحق مرگ است. این حرف در سیاستهای عملی ایران مفهوم روشنی دارد.

*خمینی زیر پای ملأهایی از درون حکومت که بنظر وی می خواهند زیاده از حد به غرب در جریان سازششان امتیاز بدهند را جارو کرد. او تمام شخصیتهای حکومتی را مجبور کرد بر سر فتوای اعدام متحد شوند بدین معنا که علنا اظهار کنند هیچگونه عقب نشینی از حکومت مطلقه مذهبی در کار نخواهد بود. خمینی امیدوار است که طبقه حاکمه چند پاره ایران را دوباره متحد کند. این شبیه کاری است که جنک ایران و عراق در رابطه با متحد ساختن جناحهای مختلف انجام می داد. خمینی و نیروهایش تلاش می کنند نسبت به جناحهای دیگر دست بالا را پیدا کنند.

*خمینی سعی می کند پایه اجتماعی وفادار خود که بواسطه شکست ایران در جنک با عراق شدیداً سرخورده گشته را دوباره فعال نماید.

*خمینی در افراطی ترین موضع بنیاد گرائی اسلامی قرار گرفته تا نیروهای بین المللی را در حمایت از رژیمش بسیج کند. او تلاش می کند که از این جریان بعنوان اهرم فشار در محدوده های امپریالیستی و جهت تاثیر گذاری بر شرایط باز سازی مناسبات با غرب سود جوید.

*خمینی از این طریق موضع سبحانه ای را در قبال روشنفکران و توده های ترقیخواه ایران اعلام نمود و روشن کرد که حکومت وی همچنان بیرحمانه با نیروهای غیر مذهبی و ضد امپریالیستی برخورد خواهد کرد. مرگ مجازات کسانی است که به جمهوری اسلامی وایدلولوژیش «توهین» کنند.

مسئله این است که شروط تسلیم ایران در برابر غرب چه خواهد بود؟ کشور در جنک با عراق تخریب شده و از پای درآمده است. برملا شدن ماجرای ایران گیت، دست شخصیتهایی از هیئت حاکمه که با شیطان بزرگ بده و بستان میکردند را رو کرده است. درست پس از آتش بس ایران و عراق، ۱۵ تا ۲۰ هزار زندانی سیاسی در ایران اعدام شدند. این جنایت نفرت عمیق مردم را برانگیخته است. جنایات عظیم رژیم مذهبی، ایمان اسلامی بخشهای بسیاری از توده های تحتانی - بالاخص در کردستان - را سست کرده و حکومت ایران را ضعیف تر ساخته بر شکافهای درونیش افزوده است. ژولیه آینده ایران شاهد يك انتخابات خواهد بود و غرب تلاش دارد در این اوضاع بحرانی دست بالاتر را پیدا کند: گشودن کانالهای مختلف اقتصادی، سیاسی، نظامی و دیپلماتیک و طرح درخواستهای بسیار دشوار در مقابل ایران. بنابراین خمینی اکنون جریان رشدی

را دستاویز قرار داده و حرکتی از سر استیصال را آغاز کرده است. تلاش خمینی در تقویت موقعیت حکومت اسلامی است تا بتواند معامله ای پُر سودتر را با غرب به پیش برد.

خمینی با صدور حکم اعدام برای رشدی تلاش دارد ایدئولوژی بنیاد گرایی با حکومت مطلقه مذهبی خود را از تعدیل حفظ کند حتی در شرایطی که دروازه هایش را چار طاق به روی اردوگاه غرب باز کرده است. این يك قمار است!

عزیزم، همان بهتر که تو را بخوریم

جواب اروپا سریع و قاطع بود. وزیر امور خارجه بریتانیا، سر جفری هاو، گفت که مناسبات با ایران «از هرگونه مضمونی تهی شده» و تا زمانیکه ایران استفاده از قهر علیه اتباع کشورهای دیگر را تقبیح نکند، برقراری دوباره مناسبات در کار نخواهد بود.

پارلمان آلمان غربی بیانیه مشابهی صادر نمود، فتوای آیت الله را اعلام جنک علیه «ارزشهای غرب» خواند و از بازار مشترک اروپای غربی خواست که «اقدامات هماهنگ بیشتری» را علیه ایران به پیش برد. ۱۲ دولت امپریالیستی غرب، فرستادگان خود را از تهران فراخواندند. ایران نیز مقابله بمثل کرد.

هاشمی رفسنجانی سخنگوی مجلس ایران گفت، اگر رشدی بمیرد مسئول آن حکومت ایران نیست؛ زیرا خمینی بمشابه يك رهبر مذهبی صدور فتوا نموده و نه بعنوان رئیس دولت. او اضافه کرد که خروج اروپائیان «گواه روشنی است بر اینکه کتاب کفرآمیز، نقشه امپریالیسم غرب برای مبارزه با اسلام واقعی میباشد.»

انتشار آیه های شیطانی در اروپای غربی از سر گرفته شد. نیویورک تایمز زمان تصمیم گیری را چنین مشخص نمود: «بعد از آنکه آلمان غربی فاش ساخت، مذاکرات با ایران بر سر کمک مالی به بازسازی اقتصاد متلاشی این کشور را تا لغو فتوای اعدام رشدی معوق ساخته، ناشرین چنین تصمیم گیری کردند. آلمان غربی بزرگترین شریک تجاری خارجی ایران میباشد.»

ایالات متحده نیز به صف هماهنگ متحدانش پیوست. مراسم تشییع جنازه امپراطور ژاپن به عرصه اقدامات کشورهای بلوک غرب تبدیل گشت. در آن موقع آخر هفته بود و هنوز هیچ کشوری نه مناسباتش را قطع کرده بود و نه پروژه ای لغو شده بود. خامنه ای رئیس جمهور ایران به جماعتی که در مقابل سفارت انگلستان تظاهرات می کردند دستور داد مواظب رفتارشان باشند. ایران هنوز بر سر شرایط توافق چک وچانه می زند: غرب حرکت سخت خمینی را پاسخ گفته است. این یکی از موارد نادر در وحدت غرب بود و نشان می داد که غربی ها حکومت ایران را بسیار ضعیف دانسته و معتقدند که فشار بر ایران بااحتمال زیاد

در ماههای آتی ثمرات مهمی بهار خواهد آورد. یکی از دیپلماتهای اروپایی به روزنامه گاردین چاپ لندن گفت «مسئله فی الواقع آنست که چه کسی بیشتر محتاج دیگری است؟ ایرانی ها نمی دانند که برای بازسازی اقتصادشان چه مدت وقت لازم است. بعلاوه هر لحظه ممکن است جنگ جدیدی با عراق آغاز شود. باین بدان معنی است که ایرانیها قبل از هر گونه تلاشی جوئی علیه شرکتهای اروپای غربی به سختی در فکر فرو خواهند رفت و بسیار تأمل خواهند کرد.»

همانطور که در جریان رشدی مشخص شد، شوروی در سکوت با کارت «امام» بازی کرد. یکی از روزنامه ها طی گزارشی می نویسد: «وادیم پرفیلییوف که سابقا سخنگوی وزارت امور خارجه بود حاضر نشد در مورد کتاب اعلام نظر کند. او گفت چیزی اضافه بر کنفرانس مطبوعاتی سخنگوی دیگر وزارت امور خارجه ندارد. در آن کنفرانس نیز از اعلام نظر احتراز شده بود.» شوارندادزه وزیر امور خارجه شوروی که همین هفته برای مذاکره به ایران رفته بود بوضوح هیچ تمایلی به انجام عملی که ممکن است به مناسبات جدید با ایران لطمه زده یا احساسات مسلمانان در مناطق مرزی ایران و ترکیه را علیه حکومت شوروی جریحه دار کند، نداشت. اما يك هفته قبل از سفر شوارندادزه به ایران، وزارت امور خارجه بریتانیا از وی خواسته بود که با رژیم ایران در مورد حکم اعدام رشدی صحبت کند و از روسها تقاضا کرده بود که «از نفوذ خود در منطقه استفاده کرده و به ایران حالی کنند که مسکو هم نظرات جامه بین المللی را قبول داشته و ایران نیز باید به تعهدات بین المللیش احترام بگذارد و استفاده از خشونت را محکوم کند.» روشن است که غرب میخواست روسها را در تنگنا قرار دهد - حرف زدن علیه فتوای اعدام برای روسها در ایران و در سایر کشورهای شرق باعث دردسر می شد، و صحبت نکردن در اینمورد روشنفکران غرب را نسبت به کارزار گلاسنوست بدبین می ساخت. سفیر شوروی در بریتانیا با موضع گیری زیر کوشید خود را از این مهلکه خلاص سازد: «این واقعه بوضوح نمایانگر آنست که باید به احساسات و سنن مذهبی احترام گذاشت و در مقابل سیاستها و ارزشهای دیگران بردباری بخرج داد... نمایانگر آنست که امور بین المللی نیازمند خون سردی است.»

هنوز معلوم نیست که این جاده لفران به کجا منتهی خواهد شد.

روشن است که صحنه از تضاد های انفجاری انباشته است. این اوضاع يك موضعمگیری روشن بنفع مردم جهان و علیه توطئه و تهدیدات قدرتهای بزرگ را الزام آور میسازد. با آزار و پیگرد سلمان رشدی باید به ضدیت برخاست. اما نمی بایست پشتیبان فشارهای بلوک آمریکا بر ایران و دیگر کشور های تحت سلطه شد. باید عوامفریبی قدرتهای بزرگ را افشا نمود. این فشار هیچ ربطی به

«حقوق بشر» یا «ضدیت با تروریسم» و امثالهم ندارد؛ این فشار فقط با امپریالیسم معنا می شود. سرکوب يك نویسنده بهانه ای برای سرکوب ملل گوناگون شده است. کسانی که خود را با رشدی درنفرت از استعمار شريك میبینند نباید بخود اجازه دهند که بازبچه استعمار گردند.

نباید به قدرتهای غربی اجازه داد که خود را «افرادی روشنگر» جا بزنند هم اکنون بعضی از مساجد انگلستان را تهدید به بمب گذاری کرده اند. در محله کوئینز نیویورک سرو کله نقاشی های دیواری علیه مسلمانان پیدا شده است. گفتن اینکه من از خمینی خوشم نمی آید نباید توجیه گر سکوت در مقابل حملات آمریکا و بریتانیا به ایران گردد. اگر شما از خمینی بدین دلیل متنفرید که او به عالیترین آمال توده های مردم که انقلاب ایران را بر پا ساختند، خیانت کرده و سبانه به کردها و دیگر اقلیتهای ملی حمله برده، دیسپلین فتودالی را تبلیغ نموده و به سرکوب زنان پرداخته است، و بیست هزار زندانی سیاسی را به قتل رسانده است، آنگاه چگونه ممکن است سکوت شما به هنگام حملات آمریکا علیه ایران کمکی به مردم این کشور باشد؟ این منطق امپریالیسم است.

منطق خلق آنست که علیه امپریالیسم و تمامی مرتجعین موضعگیری شود. در ایران نیروهای وجود دارند که هم اینک مبارزه ای انقلابی را علیه رژیم اسلامی به پیش می برند. در تمامی کشور های شرق، در پاکستان و ایران و هند بسیار کسان هستند که از آثار سلمان رشدی لذت میبرند و از سلطه قدرتهای بزرگ متنفرند. آنان که از ستم متنفرند در میان ستمدیدگان جهان بدنبال متحد میگردند. مبارزه برای دفاع از سلمان رشدی فقط می تواند به مثابه جزئی از مبارزه جهانی برای رهائی به پیش رود.

سلمان رشدی: بازتاب یک جهان معوج

هدف از این نوشته، آشنائی مختصر با نظرات و آثار سلمان رشدی است.

دماغ «دکتر عزیز»

داستان «بچه های نیمه شب» نوشته سلمان رشدی - که برنده جایزه شده -، از زبان کسی نقل میشود که پدر بزرگش پس از سالها زندگی در هایدلبرگ آلمان و دکتر شدن به هند بازگشته است. پدر بزرگ تغییر کرده و دیگر با «چشمائی جهاننیده» به هند مینگرد. هند هم برای او تغییر کرده است. اوضاع حتی در شهر زادگاهش زیر و رو شده؛ پدرش سکنه قلبی کرده؛ مادرش بی حجاب شده و کسب و کار خانواده را در جواهرفروشی گرانبهایشان از سر گرفته است. «اوائل بهار ۱۹۱۰، در یکی از آن روزهایی که حال و هوایش خاص کشمیر است، دماغ پدر بزرگم - «آدم عزیز» - هنگام نماز به علفهای یخ زده خورد. سه قطره خون از سوراخ چپ دماغش بیرون ریخت و بلافاصله در آن سوز سرما منجمد شد و عین سه تا یاقوت جلوی چشمش روی جانماز افتاد. داشت عقب عقب میرفت و یک گوشه مینشست که متوجه شد اشکی که بچشمش آمده هم منجمد شده است. در حالیکه زیر لب فحش میداد و الماسها را از مزه پاک میکرد با خودش عهد کرد دیگر زمین را برای احد الناسی نبوسد؛ چه خدا باشد، چه انسان. اما این تصمیم، خلایق در پستوهای درونیش بوجود آورد. این تصمیم او را در مقابل زن و تاریخ شکننده ساخت....

«صبحگاه، وقتیکه ولایت سراسر به نماز ایستاده بود، او با دماغ کوفته اش بهبوده کوشید چنین نشان دهد که هیچ تغییری رخ نداده است. بنابراین ساعت چهار و ربع در سرمای کشنده از جا بلند شد، وضو گرفت، لباس پوشید و شبکلاه پدرش را بسر گذاشت. سپس قالیچه حصیری لوله شده را برداشت و به باغچه روبروی خانه کهنه تاریکشان، کنار رودخانه برد و روی علف منتظر پهن کرد. زمین بطرز فریبنده ای زیر پایش بنظر نرم میآمد، در عین حال او را نامطمئن و پریشان میساخت: «بسم الله الرحمن الرحیم...» - دو دستش را مثل کتاب جلوی صورتش باز کرده بود؛ این شروع نماز بود. کلمات گوشه ای از او را آرامش مینبخشید، و گوشه بزرگتری را پریشان میساخت. - «...الحمدالله رب العالمین...» - اما هایدلبرگ به کله اش هجوم آورده بود؛ اینگرید اینجا بود، اینگرید او، با نگاه تمسخر به گفتار طوطی وارش بسمت مکه. دوستان

آنارشیهستش اسکار و ایلزه لوبین اینجا بودند و نمازش را با حرفهای ضد ایدئولوژی خود بمسخره میگرفتند... «الرحمن و الرحیم، مالک الیوم الدین!...» در هایدلبرگ، بموازات پزشکی و سیاست آموخته بود که هند هم مثل رادیوم توسط اروپائیان «کشف» شده است. حتی اسکار هم به واسکو دو گاما بدیده تحسین نگاه میکرد. همین مسئله بود که سرانجام «آدم عزیز» را از خیال دوستانش جدا کرد؛ آنها معتقد بودند که «آدم» را اجدادشان اختراع کرده اند... «ایاک نعبد و ایاک نستعین...» کوشید با خویشتن گذشته خویش یکی شود و علیرغم حضور ذهنی دوستانش به شخصیتی باز گردد که از آنها تاثیرپذیر نبود و همه چیز را میدانست؛ همه چیز را درباره عبودیت و کاری که به آن مشغول بود، درباره دستانش که طبق عادت قدیمی بالا میرفت، قامتش که راست میشد، انگشتان شستش که بگوشهایش فرومیرفت، و انگشتان که بهنگام رکوع از هم باز میشدند تا بر زانوانش قرار گیرند... «اهدنا الصراط المستقیم. صراط الذین انعمت علیهم...» اما احساس خوبی نداشت. بین اعتقاد و بی اعتقادی گیر کرده بود این بهر حال یک معما بود... «غیر المخصوب علیهم والذالین...» پدر بزرگ پیشانیاش را بسوی زمین برد. بجلو خم گشت. زمین که با قالیچه حصیری پوشیده شده بود بصورتش نزدیک شد. حالا نوبت علفها بود. به یکباره ریشخند ایلزه - اسکار - اینگرید - هایدلبرگ و سرزنش ولایت و خدا نثار نوك دماغش گشت. باز هم سه قطره یاقوت و الماس فرو افتاد. پدر بزرگ عقب عقب رفت، ایستاد و تصمیم گرفت. حصیر را جمع کرد. به افق دریاچه خیره شد. و برای همیشه به برزخ پرتاب گشت؛ ناتوان از پرستش خدائی که نمیتوانست به موجودیتش کاملاً بی اعتقاد باشد. بی ثباتی دائم: خلاء...»

ژانویه گذشته، پس از اینکه آیه های شیطانی برای نخستین بار در یک تظاهرات خیابانی به آتش کشیده شد، سلمان رشدی مقاله ای تحت عنوان «کتابسوزان» نگاشت. رشدی در آنجا نوشت: «من نیز در خود این خلاء خداگونه را یافته ام. ناتوان از قبول دگمهای مذهبی غیر قابل دفاع. من کوشیدم این خلاء را با ادبیات پر کنم.»

رشدی در تشریح آیه های شیطانی چنین نوشت: «من به خلوص اعتقادی ندارم. داستان من درباره دگردیسی و طبیعت تغییر است.»

درباره مذهب و آیه های شیطانی

از مقاله «کتابسوزان»:

«بعلاوه متعصبان با قیاس دروغین بمن حمله ور شده و کتابم را با پورنوگرافی معادل کرده اند و ممنوعیت هر دو را خواسته اند. بسیاری از سخنگویان اسلامی کتابم را با آثار ضد یهودی مقایسه نموده اند. اما مخالفت روشنفکری نه پورنوگرافیک است و نه نژادپرستانه. سعی من بر آن بوده که تصویری غیرمذهبی و اومانیستی از یکی از مذاهب بزرگ جهان ارائه کنم. ظاهراً

برای اینکار باید مرا طبق «قانون روابط نژادی» یا شاید «قانون نظم عمومی» محاکمه کرد. البته طبق هر قانون کهنه دیگری هم میتوان اینکار را کرد. استدلال اینست که من «توهین» کرده ام. اما توهین نمیتواند مبنائی برای سانسور باشد، وگرنه آزادی بیان در جا خواهد مرد... همانطور که یکی از شخصیت‌های کتاب من خاطر نشان کرده «خطوط جبهه اینک در هند ترسیم میشود. لامذهب در مقابل مذهبی، نور در مقابل تاریکی. بهتر است یکی از دو طرف را انتخاب کنی.» حالا که نبرد به انگلستان هم رسیده، فقط امیدوارم که غفلت موجب شکست نشود. زمان انتخاب فرارسیده است.»

راوی در داستان «شرم» (کتاب دیگر رشدی) چنین میگوید: «رژیمهای مطلقه هیاهو بر سر ایمان رامفید یافته اند، چرا که مردم به این زبان احترام میگذارند و میلی بزدیت با آن نشان نمیدهند. اینگونه است که دین، مردم را با کلام قدرت محاصره میکند و مستبد میپرورد - کلامی که مردم تمایلی به بی اعتبار و ملغی ساختن و بمسخره گرفتنش ندارند.»

افکار متضاد بهنگام ضدیت با تجاوز آمریکا

رشدی در سال ۱۹۸۶ کتاب لبخند بوزپلنک را نوشت. این کتاب شرحی از سفر دو هفته ای وی به نیکاراگوآ مصادف با تهدید آمریکا علیه آن کشور بود. سرکوب شدید مرتجعین باعث نگرانی رشدی گشته بود اما با این وصف موفق شد موضع محکمی علیه تجاوز آمریکا اتخاذ کند.

رشدی نوشت: «من با اشتیاق [به نیکاراگوآ] رفتم اما نگرانیهای زیادی داشتم. من با گرایش به کجراه رفتن انقلابات، خورده شدن فرزندان انقلاب توسط انقلاب و تبدیلیش به آنچه که در آغاز خود بقصد نابودیش بوجود آمده بود، آشنا بودم. من از ایده آکیسم و شور و احساس دوره آغاز و خیانت‌های قابل انتظار و امیدهای شکست خورده در دوره پایان باخبر بودم.»

«خط حکومت در مورد قضیه این بود که «در زمان جنگ همه سانسور میکنند». این حرف را از زبان دوستی که نام مستعارش را سنگر گذاشته بود، از زبان دانیل اورتگا، و از هر سوی دیگر میشنیدم. اما نمیبایست اینطور باشد. دوران جنگ ۱۹۶۵ هند و پاکستان بیادم آمد. آنروزها در پاکستان زندگی میکردم. اخبار و اطلاعاتی بخورد ما داده میشد که حامدانه گمراه کننده بود.... همان چیزهای غیر قابل قبول در اینجا نیز برایم غیر قابل قبول بودند.... عمدتاً همین مسئله باعث شد که در طول سفر، مجادله ای بسکوت در مغزم جریان داشته باشد. بخود میگفتم اینجا با حداقل منابع و تحت فشار سنگین تلاش میشود کار قابل توجهی صورت گیرد. رفرمهای ارضی، کارزارهای بهداشتی، و برنامه سوادآموزی در سال ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱، سالها قبل از آغاز تجاوز آمریکا، نشان داد

که دستیابی به چنین چیزهایی میسر است... اما ضدیت با سیاست حکومت، معادل ضدیت با خود حکومت نبود. حداقل برای من نبود؛ نه با این حکومت، هنوز نه.»

درباره سقط جنین

رشدی در کتاب لبخند یوزپلنگ، به شرح بحث خود با نیکاراگوآئی ها درباره پیش نویس قانون اساسی جدیدشان میپردازد:

«موضوع حق سقط جنین داوطلبانه بیش از هر موضوع دیگری در جلسات خلقی پیش کشیده میشد. زنان سراسر نیکاراگوآ خواهان گنجاندن این حق در قانون اساسی - بقول بسیاری از زنان، در قانون اساسی مردانه - بودند. اما در کشوری که مذهب کاتولیک عمیقاً در آن ریشه دارد، سقط جنین همیشه يك موضوع انفجاری است.

پیشنهاد کردم (اگر در حال حاضر چنین حقی در يك قانون اساسی گنجانده شود واقعاً انقلابی خواهد بود.) چهره مردانی که روبروی من قرار داشتند کمی درهم رفته بود.

سوریا گفت: «ما فکر نمیکنیم چنین موضوعی برای سندی مانند قانون اساسی مناسب باشد. پیشنهاد ما آنست که بلافاصله پس از تصویب قانون اساسی، يك لایحه برای قانونی کردن سقط جنین صادر شود.»

من گفتم: «مسلم است که حق يك زن در تحت اختیار داشتن بدنش مناسب آوردن در يك قانون اساسی است. این درست که تابحال در هیچکدام از قوانین اساسی آورده نشده، اما که چه؟»

او گاریوس پاسخ داد: «همانطور که گفتم توافق کامل و جمعی امر بسیار مهمی است.» دیگر روشن بود که سقط جنین نمیتواند قانون اساسی را عوض کند.»

مسئله زن

در کتاب آیه های شیطانی، شخصی به اسم سلمان توضیح میدهد که چگونه از طلسم دین جدیدی که «انقیاد» نام دارد، رها گشته است. قطعات طنز آمیز زیر، کنایه از نحوه نازل شدن جبرئیل و وحی الهی بر محمد دارد:

«... سلمان متوجه شد که فرشته چقدر بموقع و مفید نازل میشود. هر وقت مومنان نظرات ماهوند را بر سر هر موضوعی - از امکان سفر فضائی گرفته تا همیشگی بودن جهنم - زیر سوال میبرند، جبرئیل با جواب ظاهر میگردد و جوابها همیشه در دفاع از ماهوند است...»

«چیزی که بالاخره به جدائی سلمان از ماهوند انجامید: مسئله زن... قضیه

پیغمبر ما آن است که او دوست نداشت زنهایش با وی مخالفت کنند، او در پی مادران و دختران بود... دوست نداشت کسی را هم قد و قواره خودش انتخاب کند. اما زنان شهر بصره متفاوت بودند. در جاهلیه، همه عادت داشتند به زن دستور دهند اما زنان بصره چنین چیزی را تحمل نمیکردند... خب، دختران ما حالا دارند مثل آنها رفتار میکنند و خدا میداند که چه ایده هائی دارد در سرشان جمع میشود. پس ناگهان صاعقه نازل گشت. جبرئیل با کتاب قانونش آمد و قوانینی را در مورد آنچه زنان از انجامش منع شده اند، آورد و زنان را به رفتاری مقید نمود که باب طبع پیغمبر بود... زنان مومنه طبق دستورات عمل کردند و تن به انقیاد دادند: البته ماهوند به آنها وعده بهشت میداد...))

درباره امپریالیسم بریتانیا در هند

در بخشی از کتاب بچه های نیمه شب، دکتر عزیز وسط يك تظاهرات چند هزار نفره در یکی از کوچه های آمریستار (از شهرهای پنجاب - مترجم) گیر میکند.

شخصی به او میگوید: «این يك تظاهرات مسالمت آمیز است...» میدانم که خیلی ترسیده چون دماغش بدتر از هر موقعی به خارش افتاده است. اما او يك دکتر تعلیم یافته است؛ ترس را از سرش بیرون میکند و وارد ساختمان میشود. يك نفر دارد با حرارت سخنرانی میکند... گروهی از سیکها سفره ای پهن کرده و مشغول خوردند. هنوز بوی زباله بمشام میرسد. زمانیکه سرتیپ ر. ای. دایر همراه با پنجاه نفر نیروی ضربتش به سر کوچه میرسند، عزیز در قلب جمعیت قرار دارد. سرتیپ دایر فرمانده حکومت نظامی آمریستار است - هرچه باشد آدم مهمی است؛ مهم بودن از نوك سبیل چرب شده اش میچکد. تا این پنجاه و يك نفر وارد کوچه میشوند، خارش دماغ پدر بزرگ تبدیل به قلقلک میشود. پنجاه و يك نفر وارد ساختمان میشوند و موضعگیری میکنند... قلقلک دیگر غیر قابل تحمل شده و تمرکز «آدم عزیز» نسبت به حوادث پیرامونش را از وی سلب کرده است. وقتی سرتیپ فرمان میدهد عطسه ای همه صورت پدر بزرگ را میپوشاند. «هاپچی!» عطسه میکند، کنترلش را از دست میدهد و بزمین میافتد و بدین ترتیب از مرگ نجات مییابد... صدائی شبیه بهم خوردن دندانها در زمستان بگوش میرسد و یکنفر بروی او میافتد. مایع سرخی پیراهنش را خیس میکند. جیخ و هق هق گریه و صدای بهم خوردن دندانها از همه جا بگوش میرسد. آدمهای بیشتر و بیشتری بروی پدر بزرگ میافتند... صدای بهم خوردن دندانها قطع میشود و جای آنرا صدای مردم و پرندگان میگیرد. بنظر میآید که صدای رفت و آمد قطع شده است. سرتیپ دایر و پنجاه مردش مسلسلها را پالین میآورند و میروند. آنها هزار و ششصد و پنجاه بار بر مردم بی سلاح آتش

گشودند. از این مقدار، هزار و پانصد و شانزده گلوله به‌هدف اصابت کرده و کشته و زخمی بجای گذاشته است. دایر به افرادش میگوید: «تیراندازی خوبی بود؛ خیلی کیف کردیم....»

«هنگام آتش است»

مجله نیوزویک درباره کتاب آیه های شیطانی چنین نوشت: «رشدی نظرات خود پیرامون نژادپرستی بریتانیائی را بدون هیچ پرده پوشی و خیال پردازی تشریح میکند: پلیس، چامچا (یکی از شخصیت‌های اصلی کتاب رشدی) را بخيال اینکه يك مهاجر غير قانونی است، بشدت شکنجه میکند؛ بی خانمانها در آگونکهای مخروبه و گران موسسات خیریه رویهم انباشته شده اند؛ مرگ يك رزمنده سیاهپوست منتظر محاکمه در زندان بهیچوجه تصادفی نیست. این تصاویر تقریباً بسرعت از مقابل چشم ما میگذرند و ما را به صحنه ای در يك کلوپ شبانه میرسانند؛ جاییکه سیاهان و هندیها گرم رقص دیوانه وارند. با به اوج رسیدن رقص و سرود، آتشی فروزان میگردد؛ یا در واقع يك اجاق میکرو ویو روشن میشود.»

اینجا در کلوپ خیالی رشدی که «موم داغ» نام دارد، تندیسهای مومی مرتجعین انگلیسی نظیر اینوک هاوول و مارگرت تاجر - خانم تورچر - (تورچر در انگلیسی بمعنای شکنجه است - مترجم) ذوب میشود؛ و فریاد «بسوزان! بسوزان! بسوزان!» و «هنگام آتش است» بگوش میرسد.

مذهب و انقلاب پرولتری

از برنامه جدید حزب کمونیست انقلابی آمریکا

تحت سوسیالیسم برخورد پرولتاریای در قدرت به کتابی مانند آبه های شیطانی سلمان رشدی چه خواهد بود؟

در برخورد به اوضاعی مشابه، پرولتاریا با یکرشته تضاد و سئوالات پیچیده روبرو میشود. اما همه اینها با بکار بست علم مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم قابل حلند. تضاد بین آتئیسم کمونیستها و اعتقادات مذهبی در میان بخشهایی از مردم؛ مسئله فرهنگ تحت دیکتاتوری پرولتاریا، مشخصاً مسئله انتقادات مکتوب و تصمیم گیری در مورد آنچه انتشارش مجاز است یا نیست؛ تضاد بین ملل ستمگر و ستمدیده سابق منجمله در عرصه فرهنگ. ما مطالعه بخشهایی از برنامه جدید حزب کمونیست انقلابی آمریکا و آثار صدر آواکیان که به سئوالات فوق برخورد میکند را بشما توصیه میکنیم. در اینجا به درج بخشی از برنامه جدید درباره مسئله مذهب تحت سوسیالیسم میپردازیم:

«يك مسئله مشخص که دولت پرولتری باید با آن برخورد کند، مذهب و فعالیت مذهبی است. کمونیستها، آتئیست (بی خدا) هستند؛ آنها معتقد به هیچ نوع نیروی ماوراء الطبیعه یا مافوق بشر نبوده و در عوض معتقدند که توده ها خود با تکیه بر اصول مارکسیسم و بکار بستن آن در سیر ماریچی پراتیک و تئوری - که مداوماً عمق مییابد -، و بر پایه درک قوانین معین کننده تکامل پدیده ها و عمل کردن بر مبنای این قوانین، باید به رهایی دست یابند و احاطه بشر بر سایر اجزاء طبیعت را گسترش دهند؛ و چنین نیز خواهد شد. بعلاوه، کمونیستها اعتقاد دارند که نقش مذهب، القاء حس عجز در مواجهه با طبیعت و در مقابله با حکام جامعه به توده هاست. مذهب بجای آنکه توده ها را به خیزش و نابود ساختن سرچشمه مصائب از طریق مبارزه انقلابی تحریک کند، به آنها تسلی میدهد. این يك طرف مسئله است؛ و در واقع به همین دلیل است که حزب بمثابه نیروی اعمال کننده رهبری طبقه کارگر و دولت نمیتواند و نباید توده ها را بزور مجبور به دست شستن از عقاید مذهبیشان کند. لیکن حزب باید مبارزه ای ایدئولوژیک را بر سر این مسئله به پیش برده، به توده هائی که به عقایدی اینچنینی باور دارند تکیه کند تا به نادرستی عقایدشان در جریان پیشروی انقلاب و احاطه بیش از پیش خود بر جامعه - و طبیعت - پی ببرند و در این پروسه بفهمند که قید و بند مذهب، میراث سرمایه داری و لاشه سنگین سنن عقب مانده است و لذا باید این عقاید را بدور بریزند.

«بنابراین دولت پرولتری از يك سو حق مردم در اعتقاد به مذهب را برسمیت

خواهد شناخت و از سوی دیگر، آنتیسم را تبلیغ کرده و توده ها را با جهان بینی علمی مارکسیسم در ضدیت با تمام عقاید مذهبی آموزش خواهد داد. در مورد فعالیتهای متشکل مذهبی با توجه به اوضاع مختلف بطرق مختلف برخورد خواهد شد. آنهایی که تحت پوشش مذهب اقدام به فعالیتهای سیاسی ضدانقلابی و استثمار توده ها بنمایند از انجام اینکار منع شده و همانند سایر انواع ضدانقلابیون، بلحاظ سیاسی سرکوب خواهند شد. از اجرای مراسم مذهبی و فعالیتهای مشابه از سوی کسانی که از قدرت سیاسی پرولتاریا حمایت میکنند، یا لاقبل به مخالفت فعال با آن برنمیخیزند، جلوگیری نخواهد شد و حتی امکاناتی هم در اختیارشان قرار خواهد گرفت. معذالک، نه میتواند امتیازات خاصی داشته باشند و نه از مذهب برای گسترش جنبشهای سیاسی ارتجاعی یا بمثابه پوششی بر استثمار کار دیگران، انباشت ثروت از طریق فعالیت مذهبی و ستم بر توده ها سود جویند. دولت پرولتری در عین حال که تسهیلات و مصالح لازم را برای آندسته اشخاص و فعالیتهای مذهبی که چنین جنایاتی علیه توده ها مرتکب نشده اند فراهم خواهد ساخت، اما امور مالی آنها را دقیقاً کنترل و تنظیم خواهد نمود و از تبدیل آن به يك منبع سرمایه یا تخطی از اصول و قوانین دولت سوسیالیستی ممانعت بعمل خواهد آورد. در همان حال، انجیل، تورات، قرآن و دیگر آموزه های مذهبی با استفاده از علم مارکسیسم و از طریق سیستم آموزشی و سایر وسائل مورد تحلیل و نقد واقع خواهند شد. از این طریق - و بطور کلی در پروسه مبارزه ایدئولوژیک و اقناع، همراه با پیشرفت کلی انقلاب سوسیالیستی بسوی کمونیسم - است که توده ها میتوانند قیود مذهب و دیگر زنجیرهای مادی و معنوی را بشکنند و بدور بریزند، و به رهائی کامل دست یابند. »

آبه‌های شیطانی

سلمان رشدی، رمان نویس چهل و یکساله هندی الاصل، تبعه انگلستان، تحت تعقیب جمهوری اسلامی قرار دارد؛ او غیباً به اعدام محکوم شده و شخص خمینی برای سرش جایزه تعیین کرده است. این فرد که جای «شیطان بزرگ» را در لعن و نفرینهای خمینی گرفته، نه رئیس جمهور جدید آمریکا است و نه اصولاً از مقام و منصبی در سطح «شیاطین» بزرگ و کوچک بین المللی برخوردار است. شاید نام چهارمین رمان رشدی، «آبه های شیطانی»، تنها فصل مشترک و شباهت وی با «شیطان بزرگ» باشد. حال اینکه چرا سلمان رشدی در شعارها بجای آمریکا نشسته، حتی برای مردم کوچک و بازار هم مثل روز روشن است. همه میدانند که آیت الله محتضر - که جسم پوسیده اش بهترین سمبل جمهوری اسلامی است - مضحکانه میگوید ادای دوران اقتدار خود را در آورد، اما در عین حال مواظب است در شعارهای تحمیق کننده و فریب آمیز خود چیزی نگوید که به اربابان امپریالیستش بر بخورد!

شرح واقعه:

۸ - ۷ ماه پیش بود که «آبه های شیطانی» برای نخستین بار مخالفت را در میان مسلمانان هند دامن زد؛ و راجیو گاندی نخست وزیر هند فروش آن را در هند ممنوع اعلام کرد. از آن زمان تا چند هفته پیش، ابراز مخالفت‌های پراکنده در کشورهای مختلف جریان داشت تا اینکه چند هزار نفر در کراچی (پاکستان)، در مقابل دفتر فرهنگی آمریکا به تظاهرات پرداختند؛ در نتیجه زد و خورد بین تظاهرکنندگان و پلیس عده ای کشته و زخمی شدند. این تظاهرات از جانب جناحهای حکومتی مخالف بهنظیر بوتو سازمان دهی شده بود و پشت آن، مقاصد کاملاً سیاسی خوابیده بود. بعد از این وقایع بود که خمینی «فیلس یاد هندوستان کرد» و بفکر هدایت مسلمین جهان افتاد: حکم اعدام سلمان رشدی از سوی خمینی صادر شد. البته دیر کرد خمینی در ورود به این جریان مربوط به این نیست که دو ریالی اش دیر افتاده است.

ظاهر قضیه:

از زاویه اسلام، سلمان رشدی دو گناه مرتکب شده: اولاً به قرآن و پیغمبر و بیت او اهانت کرده است (در کتاب وی تلویحاً آمده که قرآن، نه کلام خدا بلکه محصول فکر شخصی محمد است و برحسب منافع سیاسی - اجتماعی و اقتصادی او و دارودسته اش نگاشته شده است. در داستان، همسران محمد بطور تلویحی فاحشه معرفی شده اند؛ و نویسنده بر فاحشه خانه ای نام «حجاب» گذاشته و مکه را نیز «جاهلیه» خوانده است و غیره.) ثانیاً گناه رشدی، گناهی نابخشودنی است؛ چراکه وی مسلمان زاده بوده و بخاطر اهانت به دین دوران شیرخوارگی و

کودکی خود، از نظر قرآن و شریعت مهدور الدم بحساب میآید!

اصل قضیه:

اینکه سلمان رشدی کیست و چه میخواهد مورد بحث ما نیست؛ اما يك چیز کاملاً مشخص است: او در تغییر و تحولات این دنیا نه سر پیاز است و نه ته پیاز. بعلاوه این رمان «آیه های شیطانی» نیست که برای اولین بار چنین مسائلی را در مورد اسلام، قرآن و پیغمبر و اهل بیتش مطرح کرده است. مردم هشیار بروشنی این واقعیات را میدانند و از اینرو به کارزار جدید خمینی پوزخند میزنند. این نیز مسلم است که زوزه های جدید سلك جماران عمدتاً منشاء سیاسی دارد و نه مذهبی. البته اگر بخواهیم به مسئله تنها از زاویه مذهبی بنگریم، این کارزار و فرمان کتابسوزان خمینی حکایت از بحران ایدئولوژیک عمیقی دارد که دامان جریانات و احزاب اسلامی (خصوصاً شیعه) را در سراسر جهان گرفته است. اینک حکومت اسلامی و هواخواهانش علاوه بر بحران سیاسی، به بحرانی ایدئولوژیک نیز گرفتار آمده اند. شکستهای پی در پی جمهوری اسلامی در امور داخلی و خارجی شدیداً پایه های آنها و ایمان مریدانشان را سست کرده است. خمینی برای مقابله با این موج عاجزانه بدرو دیوار میزند و گاهی نیز برای پرده پوشی بحران به جفك گوئی ضد کمونیستی میپردازد. مرضی که بجان ایدئولوژی خمینی و اصحابش افتاده را با کتابسوزان نمیتوان علاج نمود. اگر روزی خمینی موفق شد با کشیدن نقاب انقلاب بر چهره ایدئولوژی اسلامی، زشتی و پوسیدگی آنرا زیبایی و استحکام بنمایاند، اینک دیگر ورق برگشته و آن نقاب برافتاده و توده های ستمدیده ای که بخیال رهائی بدنبال آن روان شده بودند، دریافتند که این ایدئولوژی نه تنها رهائیبخش نیست، که خود توجیه گر و حافظ منافع طبقات استثمارگر و ستمکار است و نتیجتاً هیچ ارمغانی جز تداوم نکبت و تیره روزی برایشان به همراه نمیتواند داشته باشد - و نداشته است. اگر زمانی با تشکیل جمهوری اسلامی، بسیاری جریانات مذهبی در سراسر جهان پایه گرفتند، اکنون با اضمحلال رژیم روند تلاشی و تحلیل در صفوف این جریانات نیز تسریع گشته است. بسیاری از ستمدیدگانی که در جستجوی رهائی به طناب پوسیده اسلام چنك انداخته بودند، دیگر با یاس و سرخوردگی از زیر این علم پاره پاره کنار میروند. در چنین اوضاعی انتشار کتابی نظیر «آیه های شیطانی» میتواند مشکل آفرین باشد. گفته میشود که اختلاف مرکزی مسلمانان با کتاب رشدی در آن است که آیا قرآن را بشر نگاشته یا الله امروزه چنین بحثی همانقدر حائز اهمیت و ارزش است که جدل بر سر کروی بودن یا مسطح بودن زمین! آن کسانی که بر این مبنا سمت و سو و سنگر خود را تعیین میکنند فقط قربانی جهالت خویش میشوند. حتی اگر خدائی موجود بود و قرآن نیز بدون هیچ تردیدی محصول و کلام وی بود، باز هم فقط شایسته سرنگون شدن

بود؛ چرا که وی حاکم بر زمینی است که اکثریت اهالی آنرا جز مرگ و نکبت و بدبختی، ارمغانی نمیفرستد و در کتابش نیز ستمدیدگان را در این دنیا محکوم به ذلت نموده، و در عوض وعده نیک بختی در آخرت را به مغزشان فکر کرده است. اما همانطور که گفتیم، برخورد مذهبی جنبه عمده واقعه اخیر نیست. بدون شك میتوان از ملاحظات سیاسی نظیر دمیدن شور و شوقی تازه در میان پایه های مایوس و شکست خورده جمهوری اسلامی، منحرف کردن افغان عمومی در داخل و خارج از جنایات و نکبتی که در کشور جریان دارد (بالاخص قتل عام زندانیان سیاسی)، و یا قصد خمینی مبنی بر یادآوری ((اقتدار و نفوذ)) جهانی خود به امپریالیستها ((که مبادا بفکر کنار زدن من و آتوریتته من باشید)) سخن گفت؛ اما علت اصلی برپائی جنجال اخیر را باید در فاکتوری جستجو کرد که در حال حاضر صحنه سیاسی کشور را شکل میدهد. این فاکتور نه ((دعه بازسازی)) است، نه مذاکرات صلح با عراق و نه ((نگهبانی از اسلام)) و امثالهم؛ این دعوای درون هیئت حاکمه محتضر و فاسد اسلامی است که همه چیز را تحت الشعاع قرار میدهد.

درست قبل از علم کردن قضیه رشدی، منتظری در قم از این صحبت کرده بود که در دنیا همه فکر میکنند کار ما در ایران آدمکشی است [انگار که نیست!]; در همانروزها رفسنجانی به خبرنگاران گفته بود که قصد گرفتن عراق و دستیابی به پیروزی نظامی بر این کشور، اشتباه بزرگی از جانب ما بود. ما لقمه گنده ای برداشته بودیم! بقول مطبوعات امپریالیستی ((این حرف شدیداً تجدیدنظر طلبانه بود؛ و شاید بیش از آن حد که معده خمینی میتواند آن را هضم کند.)) بنظر میرسد که برخوردها و موضع گیریهای از این دست، خمینی را برآن داشت که کفه ترازو را بسمت جناح دیگری سنگینتر کند تا بدین طریق ((وحدت را حفظ نماید)). در همین مقطع بود که فتوای قتل رشدی صادر گشت.

برخلاف همیشه، رفسنجانی در حمایت از حکم خمینی تعجیل نکرد و برای مدت زمانی طولانی سکوت اختیار نمود. در مقابل، جناح مخالف رفسنجانی که گفته میشود محتشمی یکی از آنان است (و از هم اکنون خود را برای انتخابات ریاست جمهوری آماده میکند) علم قضیه را برداشت. در این مدت رفسنجانی از طریق سخنگوی خود مرتباً به دیپلماتهای غربی در تهران اطمینان میداد که این جریان را کنترل خواهند کرد و خمینی عذرخواهی رشدی را خواهد پذیرفت و حکم اعدام را پس خواهد گرفت. خامنه ای نیز طی مصاحبه ای موضعی مشابه اختیار نمود. اما سرانجام بعد از تاکید دوباره خمینی بر فتوای اعدام و اعلام مخالفتش با طرح ((عذرخواهی))، رفسنجانی سکوت را شکست و خامنه ای ((تفسیر)) موضع داد و هر دو از حکم امامشان حمایت کردند.

امپریالیستهای غربی عقب نشینی جناح مشهور به ((پراگماتیستها)) را نشانه قدرت گیری ((سرسختان)) خواندند و ۱۲ کشور عضو جامعه اروپا تصمیم به تحدید یا قطع روابط دیپلماتیک با دولت ایران گرفتند تا بنا به گفته خودشان به تقویت جناح پراگماتیست یاری رسانند. رسانه های گروهی غرب نیز طی هفته

های اخیر بر آتش این ممر که دمیدند و برخلاف چند ماهی که پیشترانه در قبال کشتار دسته جمعی زندانیان سیاسی خفقان مرگ گرفته بودند، در مورد لزوم مبارزه با «تروریسم فکری» به لیل زبانی برخاستند. این سدکنندگان تکامل اجتماعی، و دشمنان ترقی و تحول در افکار و مناسبات جامعه بشری، برای آزادی اندیشه اشک تماشای ریختند. جالب اینجاست که درست در اوج کارزار عوامفریبانه غریبها حول شعار «آزادی»، اعلام شد که فعالیت کمپانیهای غربی در ایران ادامه خواهد یافت! و در واقع فشار غرب فقط حکم چند پیگردنی به حضرت امام را دارد تا گاه و بیگاه دچار هیجانات آنی نشود و پا را از خط تعیین شده بیرون نگذارد! به يك کلام، همه این جارو جنجالهای غرب («علیه») جمهوری اسلامی - همانند سیاستهای کلی آنها در قبال ایران - برای آن بود که منافع کوتاه مدت و درازمدتشان را تامین کنند و پنجه های کثیفشان را در این عرصه عمیقتر فرو برند.

کارزار «مرگ بر رُشدی ملعون!» با هر نیتی که آغاز گشت، به اسلحه ای در دست جناحهایی علیه جناحهای دیگر، در دست سیاستهای داخلی و خارجی معینی علیه سیاستهای دیگر تبدیل گشت؛ و درست بهمین دلیل بود که ابعاد گسترده جهانی نیز یافت. این جنجال در عین حال که نتیجه اوضاع سیاسی بحرانی رژیم است، خود پرده نازکیست که قرار است چهره داغان، پراختشاش و سست جمهوری اسلامی را بپوشاند. جنگ قدرت شدیدی که درون هیئت حاکمه جریان دارد، بوضوح در این جنجال بازتاب یافته و ممر که گیربهای اینچنینی مثل همیشه زمینه ای برای پیشبرد این جدال قرار گرفته است. بدون شك این قبیل تلاشهای مرتجعانه، بار دیگر به حادثه شدن تضادها و سردرگم تر شدن کلاف معضلات برای کل هیئت حاکمه اسلامی میانجامد.

در پشت پرده دعوای مذهبی بر سر «آیه های شیطانی»، بازیهای قدرت بین جناحهای مختلف حکومت اسلامی و مانورهای کثیف امپریالیستها برای شکل دهی به يك دارودسته منسجم و کارآمد باب طبع خود از میان اینان جریان دارد - بازیها و مانورهایی که تاکنون بقیمت جان صدها هزار تن از مردم، ویرانی کشور و بدبختی روز افزون کارگران و دهقانان و دیگر توده های ستمدیده تمام شده است. پرده پوشی و تخفیف تضادهای سیاسی عمیقی که درون جمهوری اسلامی بر سر سیاستهای داخلی و خارجی وجود دارد، و تلاش برای سرهم بندی شکافهایی که هر روز عریضتر میشود و هیئت حاکمه را بسوی تسویه حسابهای خونین میراند، هدف اصلی خمینی از این «جنگ صلیبی» بود. اما اینها، تنها بازیگران صحنه نیستند: از میان ضعف، درماندگی ایدئولوژیک و از هم پاشیدگی سیاسی، ما راه خود را پیروزمندان به پیش خواهیم گشود. پرولتاریای انقلابی با جنگ خلق، این جانوران را از روی زمین پاک خواهد کرد.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سرمداران)

از انتشارات

اتحادیه کمونیستهای ایران
(سربداران)

آدرس پستی ما:
S.U.I.C

**BOX 50079
40052 GÖTEBORG
SWEDEN**